

# دیه عقل

عباس میرشکاری<sup>1</sup>

(تاریخ دریافت: 1390/8/15 - تاریخ تصویب: 1390/10/1)

## چکیده:

عقل، موهبتی الهی است که فواید آن بی نیاز از توضیح است. در فقه و نظام حقوقی موضوعه ما، امکان قصاص در برابر لطمه وارد بر عقل پذیرفته نشده است. با نفی قصاص، تنها راه ممکن برای جبران خسارت، دیه است. البته با توجه به اینکه تنها برای زوال کامل عقل دیه کامل تعیین شده است اما برای زوال ناقص آن، مقدار خاصی به عنوان دیه تعیین نشده است، لذا ناگزیر باید از ارش استفاده کرد. مطالعه قواعد حاکم بر چگونگی جبران خسارت وارد بر عقل، جدا از آنکه خود نوعی مرور قواعد حاکم بر دیات خواهد بود، از این رو اهمیت دارد که با توجه به تلقی عقل به عنوان منفعت، پذیرش امکان مطالبه خسارت وارد بر عقل، می تواند به نوعی موقعیت امکان مطالبه عدم النفع در فقه را مستحکم سازد. با توجه به این اهمیت انکار ناپذیر، بررسی چگونگی جبران خسارت وارد بر آن، به عنوان موضوع این مقاله انتخاب شده و سعی شده قواعد حاکم بر جبران خسارت وارد بر عقل مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

**واژگان کلیدی:** عقل، دیه، خسارت، منافع، مسئولیت مدنی.

---

1- دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

**مقدمه:**

پرداختن به چگونگی جبران خسارت وارد بر عقل از دو جهت اهمیت دارد:

**جهت اول:** اهمیت ذاتی خود عقل است؛ نقشی که این عنصر در زندگی انسان دارد بی نیاز از گفتن است. از همین رو پرداختن به چگونگی جبران لطمه وارد بر آن از اهمیت برخوردار می باشد. (در شرح احادیثی که به این مورد پرداخته اند به اهمیت عقل اشاره شده است. ر.ک. به: عبد الله بن قدامه، بی تا، 635: «و فی کتاب النبی صلی الله علیه و سلم لعمر و بن حزم «و فی العقل الدیه» ولأنه أكبر المعانی قدرا و أعظم الحواس نفعاً فإن به یتمیز من البهیمه و یرف به حقائق المعلومات و یهتدی إلى مصالحه و یتقی ما یضره و یدخل به فی التکلیف و هو شرط فی ثبوت الولایات و صحه التصرفات و أداء العبادات فکان بایجاب الدیه أحق من بقیه الحواس...»؛ البهوتی، 1418، 62- شریینی، بی تا، 167).

**جهت دوم:** در فقه در مقابل دیه نفس، دیه اطراف قرار داده شده و آن را در دو دسته کلی بررسی می کنند: دیه اعضاء و دیه منافع. (حلی، 1413، 669 و 684-خمینی، 570، 1409: القول فی الجنایة علی الأطراف و فیه مقاصد: المقصد الأول فی دیات الأعضاء...»؛ همان، 587: المقصد الثانی فی الجنایة علی المنافع) در دیه اعضاء، از دیه اعضاء مادی بدن مانند مو، چشم، بینی، لب و... صحبت می کنند و در دیه منافع عمدتاً حواس مورد بررسی قرار می گیرد که آن ها را نیز بر 8 قسم دانسته و از منافی مانند حس شنوایی، بینایی، بویایی، چشایی و گویایی سخن رانده اند (الشهید الثانی، 1410، 254؛ برخی دیگر بر هفت نوع تقسیم کرده اند: جواهری، 1367، 291). دیه عقل را نیز در همین قسم قرار داده اند (فیاض، بی تا، 424- حلی، بی تا، 354).

قانون مجازات اسلامی اما از این رویه منطقی تبعیت نکرده است. عنوان باب نهم کتاب چهارم این قانون «دیه اعضا» نام دارد در حالی که در این باب علاوه بر پرداختن به دیه اعضایی مادی مانند چشم و بینی، به دیه منافع نیز پرداخته شده است.

به هر حال جدا از این تفاوت شکلی در تقسیم بندی و جدا از اینکه دیه عقل به عنوان یکی از مصادیق اصلی دیه منافع مطرح می شود که به نوعی مطالعه آن مروری بر قواعد کلی حاکم بر دیه منافع نیز خواهد بود؛ نکته حائز اهمیت، پذیرش امکان مطالبه خسارت منفعت از دست رفته است: امری که می تواند به نوعی موقعیت امکان مطالبه عدم النفع در فقه را مستحکم سازد. (ریشه یابی علت ممنوعیت مطالبه عدم النفع در فقه با توجه به استحکام قاعده لاضرر قابل توجه است. چه اگر بپذیریم قاعده لاضرر در صدد نفی ضرر می باشد دیگر چه تفاوتی است میان آنکه ضرر جنبه مثبت داشته باشد یا جنبه منفی. با این حال به نظر می رسد دلیل عدم پذیرش قابلیت مطالبه عدم النفع، تأکید فقها بر حکم قاعده مورد بحث و عدم توجه لازم به موضوع باشد. نکته مقدماتی این که قاعده لاضرر از دو قسمت تشکیل شده است: ضرر به عنوان موضوع و لا به عنوان حکم آن. در فقه تأکید عمده بر خود حکم (لا) است به جای آنکه تأکید بر (ضرر) باشد. برای همین هم فقها به جای آنکه مانند انسانی متعارف به مفهوم عرفی ضرر پایبند باشند و در همین راستا تشخیص ضرر و مصادیق آن را به عرف واگذارند با تکیه بر حکم قاعده سعی در تشخیص مصادیق ضرر داشته اند. به گمان نگارنده علت این امر در رسائل شیخ قابل ردیابی است. شیخ قبل از بیان معنای ضرر می نویسد: «فالمهم بیان معنی الضرر والضرار...» وی سپس به بیان معنای ضرر به اجمال می پردازد. اما هنگامی که نوبت به شرح حکم (یعنی لا) می رسد می نویسد: «معنی نفی الضرر فالأهم فی ذلک بیان معنی النفی». ملاحظه می شود که شیخ بیان معنای نفی را نسبت به بیان معنای ضرر اهم می داند. در همین راستا اگر هم قرار است توجهی به ضرر شود، از حکم (لا) به موضوع (ضرر) می رسند. از همین رو است که محدوده «ضرر» به عنوان موضوع را عبارت «لا» یعنی حکم تعیین می کند. به همین دلیل است که در رسائل فقهیه (ص 119) می خوانیم: «وجه عدم شمول القاعدة من أن القاعدة ناظرة إلى نفی ما ثبت بالعمومات من الأحكام الشرعية، فمعنی نفی الضرر فی الاسلام أن الأحكام المجعولة فی الاسلام لیس فیها حکم ضرری. و من المعلوم أن حکم الشرع فی

نظائر المسألة المذكورة ليس من الأحكام المجعولة في الاسلام، و حكمه بالعدم ليس من قبيل الحكم المجعول، بل هو إخبار بعدم حكمه بالضمنان، إذ لا يحتاج العدم إلى حكم به، نظير حكمه بعدم الوجوب أو الحرمة أو غيرهما، فإنه ليس انشاء منه بل هو إخبار حقيقة». با این حال گفتنی است که دقت‌های فلسفی در مفاد قاعده، فقها را از برداشتی متعارف از قاعده دور انداخته است. برای همین است که به جای آنکه با نگاهی متعارف عدم النفع را از مصادیق ضرر بشمارند و یا حداقل تشخیص آن را به عرف واگذارند در صدد یافتن نسبت منطقی این دو هستند و در مقام نتیجه‌گیری رابطه این دو را نسبت به یکدیگر تضاد می‌دانند نه تناقض ر.ک. به: الحسینی المراغی، 310).

در این مقاله در دو مبحث به چگونگی جبران خسارت وارد بر عقل خواهیم پرداخت. در مبحث اول به ضمانت اجرای خسارت وارد بر عقل خواهیم پرداخت و در مبحث دوم به تغییر میزان خسارت و تأثیر احتمالی آن بر میزان دیه می‌پردازیم.

اما پیش از آن ذکر نکته‌ای مقدماتی در مورد عقل لازم است. در فقه از این مفهوم تعاریفی ارائه شده و تقسیم‌هایی به عمل آمده است (برای دیدن تعریفی از عقل: زبیدی، 1414، 504: «العقل: ضد الحمق، أو هو العلم بصفات الأشياء من حسنها و قبحها، و کمالها و نقصانها، أو هو العلم بخیر الخیرین و شر الشرین، أو مطلق لأمر أو لقوة بها یكون التمييز بین القبح والحسن...»). در فقه برخی میان عقل غریزی و عقل مکتسب تمایز گذارده‌اند و تنها در مورد اولی قائل به دیه کامل شده‌اند و در مورد دومی قائل به ارش (شرینی، بی تا، ص 167)). قانون مجازات اما بدون ارائه تعریف، در ماده 448 مرجع تشخیص زوال عقل یا نقصان آن را به عهده دو نفر خبره عادل گذاشته و در صورت اثر اختلاف در رای خبرگان، قول جانی را با سوگند مقدم می‌داند. اهمیت معنای عقل از این جهت است که باید عقلی وجود داشته باشد تا «زوال آن» معنا داشته باشد. همان طور که باید بینایی باشد تا «از بین بردن آن» معنا بیابد. با این حال صرف وجود عقل کافی است و کیفیت آن در حکم استحقاق یک دیه کامل بی تأثیر است همان طور که کیفیت بینایی نیز تأثیری در حکم

نخواهد داشت (تبصره 457). به هر حال این نکته از ماده 448 قابل استنباط است که همان طور که مرجع تشخیص زوال یا نقصان عقل، دو نفر خبره می باشد؛ مرجع تشخیص خود عقل نیز خبرگان می باشند. به این ترتیب اگر به تشخیص دو خبره، فرد مجنون باشد طبیعتاً مستحق دیه عقل نخواهد بود. (ماده 6-425 لایحه مجازات اسلامی: «در صورت فقدان اقرار، بینة و علم قاضی، مرجع تشخیص زوال یا نقصان عقل یا اختلال‌های روانی، نظر کارشناس مورد وثوق است و اگر با نظر کارشناس، موضوع روشن نشود، در صورت وجود لوث قول مجنی علیه یا ولی او با قسامه شش قسم به ترتیبی که در ماده 3-413 مقرر شد ثابت می شود و در صورت فقدان لوث، قول جانی با سوگند ثابت می شود).

### مبحث اول - چگونگی جبران خسارت: قصاص، دیه، ارش؟

#### الف - قصاص:

در فقه امکان قصاص در برابر لطمه وارد بر عقل پذیرفته نشده است. عمده دلیل فقها در نفی قصاص این است که در قصاص عضو، باید محل مورد قصاص مشخص باشد این در حالی است که محل دقیق عقل مشخص نیست: قلب یا مغز؟ (جواهری، 1367، 291: «لا قصاص فی ذهابه ولا فی نقصانه... لعدم العلم بمحله... المختلف فیه أنه القلب أو الدماغ أو غیرهما، بل ومع العلم به لما فیه من التفریر»؛ خمینی، 1409، 587؛ به نظر برخی، اکثر فقها محل آن را قلب دانسته اند: شربینی، بی تا، 167- حلّی، 1413، 684: «لا یضمن العقل بالقصاص و إن تعمد الجانی، لعدم العلم بمحله». البته در این مورد روایتی وجود دارد که به قصاص در آن حکم داده شده است: برای دیدن تلاش فقها در جمع میان روایت فوق الذکر با نفی قصاص: خوانساری، 1405، 253).

البته این استدلال در حقوق امروز قانع کننده نیست؛ چه مشخص است که محل عقل در سر انسان قرار دارد. با این حال قانون مجازات اسلامی در ماده 445 از همین عقیده پیروی کرده است. بر اساس ماده فوق الذکر «از بین بردن عقل یا کم کردن آن موجب

قصاص نخواهد شد». به نظر می‌رسد ماده فوق از مصادیق بند 4 ماده 272 باشد: چه در این مورد قصاص موجب تلف جانی خواهد شد. بنابراین به موجب بند ج ماده 295 برای آن دیه تعیین شده است.

### ب - دیه:

با نفی قصاص، تنها راه ممکن برای جبران خسارت، دیه است. قول بدون خلاف در فقه نیز مبنی بر تعلق دیه کامل در مورد زوال عقل (به تعبیر فقهی: ذهاب العقل) است. (عبد الرحمن بن قدامه، بی تا، 594 - مزنی، بی تا، 245- فیاض، بی تا، 424 - سمرقندی، 1414، 109 - ابن عبد البر، 1407، 597- ابن اُبی جمهور الأحسائی، 1403، 369- عبد الله بن قدامه، بی تا، 635- حلبی، بی تا، 396- حلی، 1410، 414- علی بن محمد القمی، بی تا، 567 - المنهاجی السیوطی، 1417، 221- جواهری، 1367، 169- خوانساری، 1405، 253- خمینی، 1409، 587 - بیهقی، بی تا، 86).

عمده دلیل بر تعلق دیه کامل، روایت است اما برخی دیگر به ادله دیگری نیز استناد کرده اند از جمله آنکه نصوص بر این امر دلالت دارند که با صدمه به هر چه که یکی از آن در انسان موجود باشد دیه کامل لازم می‌آید. پس چون تنها یک عقل در بدن وجود دارد با از بین رفتن آن دیه کامل به فرد تعلق می‌گیرد (جواهری، 1367، 291: نصوص علی وجوب الدیه فی کل ما کان فی الانسان منه واحد).

برخی دیگر به قیاس اولویت استناد کرده اند: چه وقتی نصوص در مورد از بین رفتن شنوایی بر استحقاق مجنی علیه بر دیه کامل صریح هستند در مورد از بین رفتن عقل به طور اولی دیه لازم می‌شود (نووی، بی تا، 89: فاذا وجبت الدیه فی ذهاب الصوت فلان یجب فی ذهاب العقل اولی).

برخی دیگر به شباهت عقل با روح استناد کرده اند: با از بین رفتن هر یک تکلیف از انسان ساقط می شود پس همان طور که خارج کردن روح از بدن دیه کامل دارد زوال عقل نیز سبب استحقاق دیه کامل می شود (نووی، بی تا، 89).

ماده 444 نیز در تبعیت از نظر اجماعی فقها مقرر می دارد: «هر جنایتی که موجب زوال عقل گردد دیه کامل دارد...» (ماده 3-425 لایحه مجازات اسلامی)

نوع ضربه ای که سبب از بین رفتن عقل می شود تأثیری در تحقق دیه نخواهد داشت بنابراین چه سبب از بین رفتن عقل، ضربه مادی باشد و چه اموری نظیر سحر و جادو، دیه ثابت خواهد شد (خمینی، 1409، 587).

### ج - ارش:

در شرع تنها برای زوال کامل عقل دیه کامل تعیین شده است اما برای زوال ناقص آن، مقدار خاصی به عنوان دیه تعیین نشده است. لذا ناگزیر باید از ارش استفاده کرد. (شریبینی، 1377، 77: فصل: تجب الحکومة فیما... لا مقدر فیہ ای من الدیة ولم تعرف نسبتہ من مقدر؛ ماده 367 ق.م.ا.؛ «هر جنایتی که بر عضو کسی وارد شود و شرعاً مقدار خاصی به عنوان دیه برای آن تعیین نشده باشد جانی باید ارش پردازد.»؛ رأی شماره: 619 - 28/9/1376 وحدت رویه هیات عمومی دیوان عالی کشور، به نقل از مذاکرات و آراء هیات عمومی دیوان عالی کشور، 1378، 407 تا 426). ماده 444 ق.م.ا. بر همین اساس برای نقصان عقل، ضمانت اجرای ارش را تعیین کرده است (ماده 1-425 لایحه مجازات اسلامی: زایل کردن عقل موجب دیه کامل و نقصان آن موجب ارش است، خواه جنایت در اثر ایراد ضربه و جراحت باشد یا ترساندن و مانند آن). ماده 495 همان قانون نیز در مقام بیان چگونگی تعیین میزان ارش مقرر می دارد:

«در کلیه مواردی که به موجب مقررات این قانون ارش منظور گردیده با در نظر گرفتن دیه کامله انسان و نوع و کیفیت جنایت میزان خسارت وارده طبق نظر کارشناس تعیین می‌شود».

در تعیین میزان زوال ناقص می‌توان از دو معیار استفاده کرد: (فیاض، بی تا، 424 - نووی، بی تا، 89- الشهید الثانی، 1410، 254).

یک معیار، بررسی زمانی میزان نقصان وارده بر عقل است: این معیار زمانی کاربرد خواهد داشت که فرد بر اثر لطمه وارد آمده دچار جنون ادواری شود. در این صورت زمان افاقه و زمان جنون فرد را محاسبه کرده و بر همین اساس سهمی از دیه را تعیین می‌کنند. برای مثال اگر فرد یک روز دچار جنون و یک روز برخوردار از افاقه شود، برخی از فقها حکم به نصف دیه کامل کرده اند (الشهید الثانی، 1410، 254 - جواهری، 1367، 291: یقدر بالزمان فإن جن یوما وأفاق یوما فالذاهب النصف أو جن یوما وأفاق یومین فالتث و هکذا...)

معیار دوم، نقصان کارکرد عقل است. به این نحو که برخی از کارکردهای مغز دچار اختلال شود (فیاض، بی تا، 424 - عبد الله بن قدامه، بی تا، 633).

به هر حال جدا از دو معیار فوق، همانگونه که فقها خود معترف اند (جواهری، 1367، 169- المحقق الحلّی، ج 4، 1038 - 1039) تعیین میزان دقیق نقصان عقل در نهایت سختی و دشواری است (شعبه 7 دادگاه کیفری یک در رأیی که در شعبه 11 دیوان عالی کشور به شماره دادنامه: 560/11 و کلاسه پرونده: 2111/2633 در تاریخ 8/8/69 تأیید شده است مصدوم را دچار ضربه مغزی با 30% نقص به صورت اختلال در رفتار و کردار و هوش و حافظه می‌داند: بازگیر، 1378، 110).

### مبحث دوم- تغییر میزان خسارت:

بند اول - افزایش خسارت (امکان جمع خسارت وارد بر عقل با سایر خسارات):



گاه علاوه بر خساراتی که مجنی علیه از جهت عقل می بیند خسارات دیگری نیز به سایر اعضای بدن وی وارد می شود. در این صورت این سؤال مطرح می شود که آیا باید میان این خسارات جمع کرد و جانی را محکوم به پرداخت همگی آنها نمود و یا آنکه در این میان باید وی را به پرداخت یکی از خسارات محکوم کرد؟

در واقع این سؤال به نحوی به عنوان یکی از مصادیق اصل جبران کامل خسارات در مسئولیت مدنی مطرح می شود. اگر هدف مسئولیت مدنی جبران خسارت است در این صورت همان طور که نباید خسارتی جبران نشده باقی بماند همان طور نباید گذاشت که خسارت دیده از مسئولیت مدنی به عنوان وسیله ای برای سود جویی استفاده کند. بنابراین دغدغه حفظ تطابق میزان واقعی خسارت با دیه می تواند محدوده پاسخ سؤال فوق را مشخص کند.

در این مورد ابتدائاً قابل ذکر است که گاه خسارت وارد بر عقل در عرض خسارت بر عضو دیگر قرار دارد. برای مثال اگر دو منفعت لطمه ببینند بی آنکه لطمه به یکی معلول لطمه به دیگری باشد. در این صورت به جمع میان دیات حکم داده شده است (البهوتی، 1418، 62 - البیهقی، بی تا، 86).

اما گاه خسارت وارد بر عقل، معلول خسارت وارد بر سایر اعضای بدن است، در این صورت خسارت در طول خسارت وارد بر عقل قرار دارد. آیا باید برای هر کدام دیه جداگانه ای تعیین شود یا آنکه تنها به یک نوع از دیه باید حکم داد؟ برای مثال اگر فردی به سر دیگری لطمه ای را وارد آورد به نحوی که ابتدا خود سر آسیب ببیند و سپس بر اثر همین ضربه و آسیب، مغز آسیب دیده و فرد توانایی ذهنی خود را از دست بدهد، در این صورت آیا می توان به دو دیه حکم داد: دیه آسیب وارده به سر به علاوه دیه عقل؟

به اعتقاد برخی قول اقوی و اشهر در فقه بر این است که در چنین حالتی برای هر یک از جنایتها دیه ای تعیین شده و دیه جنایتها با یکدیگر تداخل نمی کند (الشهید الثانی، 1410، 254). در این مورد فرقی نیست میان آنکه برای جنایت دیه تعیین شده باشد یا ارش و

در صورت وجود ارش آن کمتر از دیه عقل باشد یا بیشتر از آن. (ابن إدريس الحلبي، 1410، 414) در این میان شاهد استناد به اصلی به نام «اصل عدم تداخل در دیه» نیز هستیم. (الطباطبائی، 1422، 299).

البته قول دیگری که مستظهر به روایت صحیح از معصوم (ع) است میان وحدت یا تعدد ضربه وارده تمایز می‌گذارد به این صورت که اگر دو جنایت به سبب ضربه واحد باشد دو دیه تداخل می‌یابند اما در غیر این حالت، یعنی اگر فردی بر دیگری دو ضربه وارد آورد با ضربه اول خود سر و با ضربه دوم عقل فرد آسیب ببیند این صورت میان دیه‌ها باید جمع کرد (فیاض، بی تا، 425: لو شج شخصا شجه فذهب بها عقله، فان كانت الشجه و ذهاب العقل بضربه واحده، تداخلت دیتاهما، وان كانا بضربتين فجنى بكل ضربه جنایه، لم تتداخل) - روحانی، 1414، 317: صحیح ابي عبيده المتقدم فى مسأله ديه ذهاب العقل، المتضمن أن الجنائيتين إذا كانتا بضربه واحده ففيهما أغلظ الجنائيتين» - طباطبائی، 1422، 299 - خوانساری، 1405، 253 - ابن فهد الحلبي، بی تا، 354 - طباطبائی، 1422، 299).

در مقام تطبیق نظر فوق با مبحث تعدد جرم می‌توان گفت که از جمله اشکال تعدد جرم زمانی است که فعل واحد دارای نتایج متعدد باشد. در این صورت به مجازات اشد حکم داده خواهد شد (ماده 46 ق.م.ا.). در مورد صدمه وارد بر عقل و عضو دیگر (مثلاً: سر) اگر با یک ضربه باشد در واقع فعل واحدی است که دارای نتایج متعدد شده است. در این صورت تنها به مجازات اشد حکم داده خواهد شد.

با این حال با توجه به تبصره ماده 47، احکام تعدد جرم مذکور در کتاب اول قانون مجازات قابل استفاده در مورد دیات نمی‌باشد. بنابراین نظر به اینکه قانونگذار در باب دیات به تأثیر وحدت یا تعدد ضربه اشاره ای نکرده است لذا نظر فوق در حقوق امروز قابل دفاع نیست. (برای دیدن نظر مخالف: نظریه مشورتی 1371/6/3-7/1257؛ به نقل از: شکرى، 1383، 349- و نیز: نظریه شماره: 1257 اداره حقوقی قوه قضائیه: «مستفاد از ملاک تبصره ماده 389 و ملاک متن ماده 465 قانون مجازات اسلامی و مسأله 2 صفحه 588

تحریرالوسیله جلد دوم اگر با یک ضربه چند عضو آسیب دیده باشد دیه یا ارش آنها تداخل نمی‌کند ولی اگر با یک ضربه یک عضو چند صدمه دیده دیه آنها تداخل و دیه اکثر گرفته می‌شود.» اداره کل حقوقی در نظریه شماره 9862/7 مورخ 1382/11/28 خود به شرح زیر بر عقیده خود باقی است: «در صورتی که دو استخوان از یک عضو مثل پا شکسته شود برای هر استخوان طبق ماده 442 قانون مجازات اسلامی باید مستقلاً دیه تعیین شود ولی اگر توسط شخص واحد و در یک زمان در یک استخوان چند شکستگی ایجاد گردد فقط یک دیه یعنی دیه همان استخوان باید پرداخت شود» به نقل از: شهری و ستوده جهرمی، 1373، 107؛ هر چند که در فقه نیز جدا از آنکه روایت فوق از حیث سند مورد نقد قرار داده اند (طباطبائی، 1422، 299) و با روایات دیگر تعارض دارد (عاملی، بی تا، 280: قضی امیر المؤمنین علیه السلام فی رجل ضرب رجلاً بعضاً فذهب سمعه وبصره ولسانه وعقله وفرجه وانقطع جماعه وهو حی بست دیات) چندان مورد اقبال فقها قرار نگرفته و عمدتاً از آن رجوع و اعراض شده است. برخی از فقها نیز در مقام جمع احکام روایت فوق را ناظر به بحث تداخل جنایت نفس و اطراف می‌دانند (طباطبائی، 1422، 299). برخی دیگر نیز بر این اعتقادند که روایت ناظر به موردی است که هم یکی از دو جنایت اغلظ از دیگری باشد و هم هر دو جنایت در طول یکدیگر باشند: (روحانی، 1414، 317 - با این حال برخی از فقها با ذکر رجوع و اعراض فقها از روایت فوق احتیاطاً حکم به تصالح داده اند: خمینی، 1409، ص 587: و مع ذلک فالاحتیاط بالتصالح حسن...)

به هر حال قانون مجازات از نظر مشهور پیروی کرده است. بر اساس ماده 446 آن قانون: «هرگاه در اثر جنایتی مانند ضربه مغزی و شکستن سر یا بریدن دست، عقل زایل شود برای هر کدام دیه جداگانه خواهد بود و تداخل نمی‌شود».

قانونگذار با ذکر تمثیلی بریدن دست، حکم خسارت عرضی را مشخص کرده است. اما در مورد خسارت طولی؛ با آنکه عقل به عنوان منفعت قائم به محل خود (سر) می‌باشد، قانونگذار به جمع میان خسارت وارد بر سر با خسارت وارد بر عقل حکم داده است.

آنچه تا به حال گفته شد در بیان مواردی بود که خسارت وارد بر عقل همراه یا معلول خسارت دیگری بوده است. اما آنچه باید به آن نیز پرداخت این است که گاه خسارت وارد بر عقل خود سبب خسارات دیگری نظیر از بین رفتن بینایی، توانایی حرکت و حتی فوت مجنی علیه می شود. در این صورت چه باید کرد؟

برای مثال صدمه وارد بر عقل سبب ضربه مغزی فرد و به حالت کما رفتن وی می شود اگر فرد دچار ضربه مغزی شود، ممکن است مدتی در کما بماند و پس از مدتی که بهبود یافت، عوارض بیماری شروع شود به گونه ای که شخص توانایی تکلم خود یا حس بینایی خود را از دست بدهد.

در صورت فوت مجنی علیه، فقها تنها به صدور حکم به دیه فوت اکتفا می کنند. در واقع فقها اصل را بر عدم تداخل دیات می دانند در صورتی که قضیه به فوت مجنی علیه ختم نشود و در صورت فوت اصل را بر تداخل دیات می گذارند. (علامه حلی، 1415، 410: لأن تداخل الدیات إذا لم یمت المجنی علیه یحتاج إلی دلیل) (ماده 7-425 لایحه مجازات اسلامی: هرگاه در اثر جنایتی مجنی علیه بیهوش گشته و در اغما برود، چنانچه منتهی به فوت او گردد، دیه نفس ثابت می شود و چنانچه به هوش آید، نسبت به زمانی که بیهوش بوده ارش ثابت می شود و چنانچه عوارض و آسیب‌های دیگری را همراه داشته باشد، دیه یا ارش عوارض مزبور نیز باید پرداخت گردد).

### بند دوم - کاهش خسارت:

سؤالی که قصد طرح آن را داریم این است که اگر پس از تعیین دیه برای خسارت وارد بر عقل، عقل فرد مجدداً باز گردد آیا دیه باید مسترد شود؟ در این خصوص در فقه این عقیده رایج است که در صورتی که فردی به سر دیگری صدمه ای وارد آورد و عقل فرد از بین برود یک سال باید منتظر ماند. (ابن ادریس الحلی، 1410، 396-العلامه الحلی، 1415، 411: «فإن مات فیما بینه و بین سنه قید به»؛ العلامه الحلی، 1415، 410- ابن فهد

الحلی، بی تا، 354- الأحسانی، 1403، 369- السید الخوانساری، 1405، 253: فإن مات فیما بینہ و بین السنه أکید به ضاربه، وإن لم یمت فیما بینہ و بین السنه ولم یرجع إلیه عقله أغم ضاربه الدیه فی ماله، لذهاب عقله).

اما اگر عقل فرد در طی این مدت بازگشت، مشهور بر این اعتقادند که دیه باید پرداخت شود و در صورتی هم که پرداخت شده باشد نباید بازگردانده شود. دلیل این نظر استصحاب استحقاق دیه است در کنار این نکته که برگشت عقل را به معنای هبه از جانب خداوند دانسته اند. (جوهری، 1367، 295: «و إن جنی الجانی فأذهب العقل و دفع الدیه ثم عاد العقل لم یرتجع الدیه لاحتمال أنه هبه مجدده و التحقیق ثبوت الدیه ما لم یعلم عدم زواله»؛ الشهد الثانی، 1410، 254: «ولو عاد العقل بعد ذهابه وأخذ دیته لم تستعد الدیه لأنه هبه من الله تعالی مجدده»؛ علامه حلی، 1413، 688: برخی از فقهای معاصر نیز در صورت برگشت عقل، اعاده دیه را محل تأمل دانسته اند: خمینی، 1409، 587)

اما برخی دیگر بر آنند که دیه باید مسترد شود. به نظر می رسد باید جانب این نظر را گرفت چه جدا از آنکه با بی تأثیر گذاشتن بازگشت عقل، لزوم وجود مهلت یک ساله بی اهمیت تلقی خواهد شد؛ از نظر اصولی نیز استصحاب سودی نخواهد داشت چه شک در مقتضی است چون استحقاق دیه از بین رفته است (شرینی، 1377، 167).

در عین حال باید توجه داشت که هر چند دیه کامل نباید پرداخت شود اما باید ارزش (حکومت) تعیین کرد برای مدتی که فرد از موهبت عقل محروم بوده است (العلامه الحلی، 1415، 411: «فإن رجع إلیه عقله کان علیه أرش الضربه»- ابن إدیس الحلی، 1410، 396- یحیی بن سعید الحلی، 1386، 137- مروارید، 1410، 364) اما آنچه همگان بر آن اتفاق دارند این است که با پایان یک سال و عدم برگشت عقل فرد به طور منجز مستحق دیه می شود حتی اگر بعد این مدت عقل فرد بازگردد (فیاض، بی تا، 424- یحیی بن سعید الحلی، 1386، 137- ابن فهد الحلی، بی تا، 354).

از نظر حقوق موضوعه ماده 447 قانون مجازات به این موضوع پرداخته است. این ماده مقرر می‌دارد:

«هرگاه در اثر جنایتی عقل زایل شود و دیه کامل از جانی دریافت شود و دوباره عقل برگردد دیه مسترد می‌شود و ارش پرداخت خواهد شد» (ماده 5-425 لایحه مجازات اسلامی: هرگاه در اثر جنایتی عقل زایل شود و دیه کامل از جانی دریافت شود و دوباره عقل برگردد، دیه مسترد و ارش پرداخت خواهد شد).

نکات زیر از ماده فوق قابل استنباط است:

1. از ظاهر ماده این گونه می‌توان استنباط کرد که تنها به زوال کامل عقل پرداخته است و در مورد زوال ناقص عقل و پرداخت ارش سکوت کرده است. با این حال توهم اختصاص ماده به زوال کامل را باید از ذهن زدود و حکم ماده را به زوال ناقص عقل نیز سرایت داد؛ چه ارش و دیه تنها از این جهت تفاوت دارند که مقدار دقیق یکی در شرع تعیین شده و مقدار دیگری به حکم قاضی خبره سپرده شده است. اما از جهت ماهیت هر دو ابزاری در جهت جبران خسارتند.

2. هر چند حکم ماده اختصاص به حالتی دارد که دیه از جانی گرفته شده باشد و قانونگذار در مورد حالتی که دیه هنوز پرداخت نشده سکوت کرده است. اما به طور اولی می‌توان گفت در صورتی که دیه پرداخت نشده باشد حکم وجوب پرداخت آن برداشته خواهد شد. بنابراین حکم ماده را باید تنها ناظر به مورد غالب دانست.

3. پرداخت ارش برای جبران خسارت مدتی است که فرد از موهبت عقل محروم بوده است. همچنین از آن می‌توان برای مصداقی استفاده کرد که عقل به طور ناقص بر می‌گردد.

هر چند قانون‌گذار بر خلاف قول تقریباً مشهور در فقه به لزوم انتظار برای مدت یک سال اشاره‌ای نکرده است، (در فقه در موارد دیگری نیز به لزوم تعیین مدت برای مشخص شدن و قطعی شدن آثار جراحت اشاره شده است: الأحسائی، 1404، 629 در مورد تعیین

مدت یک ساله برای از بین بردن مو به منظور مشخص کردن رویش یا عدم رویش آن و عدم لزوم پرداخت دیه قبل اتمام مدت. همچنین است روایتی دیگر از معصوم (ع) در مورد مهلت یک ساله برای دندان (الأحسانی، 1404، 637) اما به نظر می رسد این مهلت یک ساله در جهت تعیین میزان واقعی خسارت ابزار مناسبی خواهد بود. بنابراین نباید از آن غافل شد. ماده 459 در مورد حس بینایی و ماده 451 در مورد حس شنوایی به نوعی به تعیین مدت برای مشخص شدن میزان واقعی خسارت اشاره داشته اند. در همین جهت بند سوم ماده 5 ق.م.م این اختیار را به قاضی داده است که در صورتی که «در موقع صدور حکم، تعیین عواقب صدمات بدنی به طور تحقیق ممکن نباشد دادگاه از تاریخ صدور حکم تا دو سال حق تجدیدنظر نسبت به حکم را خواهد داشت». و ظاهراً این تجدیدنظر می تواند حسب مورد در جهت کاهش یا افزایش خسارت باشد. با این حال توجه به این نکته لازم است که مقرر مذکور استثنایی بر قاعده فراغ دادرس بوده و همچون تمام احکام استثنایی دیگر باید تفسیر مضیق شود به همین منظور اعمال حکم ماده فوق مشروط به دو شرط اصلی است:

شرط اول آنکه ماده تنها محدود به «صدمات بدنی» است لذا نباید حکم آن را به سایر خسارات گسترش داد؛ بدیهی است که این شرط مانعی در استفاده از آن در مورد مصداق صدمه به عقل ایجاد نخواهد کرد.

شرط دوم نیز این است که «در موقع صدور حکم، تعیین عواقب صدمات بدنی به طور تحقیق ممکن نباشد» به این ترتیب اگر تعیین صدمات امکانپذیر باشد تردیدی در عدم امکان اعمال ماده مورد بحث نمی باشد (در فقه نیز برخی در حالتی که به تشخیص خیره امکان عودت عقل باشد حکم به انتظار و تعیین مهلت یک ساله داده اند: روحانی، 1414، 310).

4. حال سؤالی که باید به آن پاسخ داد این است که راهکار شکلی برای استرداد دیه پرداخت شده چگونه خواهد بود؟

پاسخ این پرسش نسبت به حکمی که موعده تجدیدنظر آن باقی است آسان است؛ چه از آنجا که ملاک جبران خسارت وضع فعلی زیان دیده است دادگاه تجدیدنظر به هنگام صدور حکم کاهش خسارت را در نظر می‌گیرد اما پس از قطعی شدن حکم، درخواست تجدیدنظر به استناد کاهش بعدی خسارت با قاعده فراغ دادرسی و اعتبار امر قضاوت شده منافات دارد. به نظر می‌رسد بهترین راه ممکن پیش بینی اعاده دادرسی است: بر اساس بند 5 ماده 272 ق.آ.د.ک. در صورتی که پس از صدور حکم قطعی، واقعه جدیدی حادث و یا ظاهر شود یا دلایل جدیدی ارائه شود که موجب اثبات بی‌گناهی محکوم علیه باشد از موارد اعاده دادرسی از احکام قطعی دادگاهها است اعم از این که حکم صادره به مرحله اجرا گذاشته شده یا نشده باشد.

در تفسیر این ماده و تطبیق آن با مصداق مورد بحث، می‌توان گفت که تغییر میزان خسارت ممکن است به یکی از دو دلیل زیر باشد:

دلیل اول: مقدار خسارت از آغاز به طور دقیق تعیین نشده، لذا در تعیین دیه نیز تناسب آن با واقع ملحوظ نگردیده است. در این صورت درخواست تغییر میزان دیه از مصادیق ظهور واقعه جدید مذکور در بند فوق می‌تواند باشد؛

دلیل دوم: مقدار خسارت از آغاز به طور دقیق تعیین شده اما واقعه جدید سبب شود که مقدار خسارت کاهش یا افزایش یابد؛ در این صورت این امر از مصادیق «حدوث واقعه جدید» است.

به هر روی با استناد به هر یک از این دو، متقاضی اعاده دادرسی در صدد است که بی‌گناهی خود را نسبت به جزیی از دیه ای که محکوم به پرداخت آن شده است اثبات نماید.



## نتیجه گیری:

1. با توجه به تلقی عقل به عنوان منفعت، پذیرش امکان مطالبه خسارت وارد بر عقل، می تواند به نوعی موقعیت امکان مطالبه عدم النفع در فقه را مستحکم سازد.
2. علی رغم فقدان تعریف قانونی از عقل، مرجع تشخیص عقل و زوال یا نقصان آن، دو نفر خبره می باشد.
3. در فقه امکان قصاص در برابر لطمه وارد بر عقل پذیرفته نشده است. قانون مجازات اسلامی نیز در ماده 445 از همین عقیده پیروی کرده است. با نفی قصاص، تنها راه ممکن برای جبران خسارت، دیه است. البته با توجه به اینکه تنها برای زوال کامل عقل دیه کامل تعیین شده است اما برای زوال ناقص آن، مقدار خاصی به عنوان دیه تعیین نشده است. لذا ناگزیر باید از ارش استفاده کرد.
4. بر اساس ماده 446 قانون مجازات اسلامی: «هرگاه در اثر جنایتی مانند ضربه مغزی و شکستن سر یا بریدن دست، عقل زایل شود برای هر کدام دیه جداگانه خواهد بود و تداخل نمی شود». قانونگذار با ذکر تمثیلی بریدن دست، حکم خسارت عرضی را مشخص کرده است. اما در مورد خسارت طولی؛ قانونگذار به جمع میان خسارت وارد بر سر با خسارت وارد بر عقل حکم داده است.
5. اگر پس از تعیین دیه برای خسارت وارد بر عقل، عقل فرد مجدداً باز گردد آیا دیه باید مسترد شود؟ در این خصوص در فقه این عقیده رایج است که در صورتی که فردی به سر دیگری صدمه ای وارد آورد و عقل فرد از بین برود یک سال باید منتظر ماند. از نظر حقوق موضوعه ماده 447 قانون مجازات به این موضوع پرداخته است. این ماده مقرر می دارد: «هرگاه در اثر جنایتی عقل زایل شود و دیه کامل از جانی دریافت شود و دوباره عقل بر گردد دیه مسترد می شود و ارش پرداخت خواهد شد».

## منابع و مآخذ:

## الف - فهرست منابع فارسی:

- 1) بازگیر، یداله، (1378)، قانون مجازات اسلامی در آئینه آراء دیوان عالی کشور<sup>3</sup>، قصاص عضو و دیه اعضاء، چاپ اول، انتشارات ققنوس.
- 2) حجازی، رضا، (بی تا)، آناتومی سر و گردن، چاپ چهارم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- 3) شهری، غلامرضا - ستوده جهرمی، سروش، (بهار 1373)، نظریات اداره حقوقی قوه قضائیه در زمینه مسائل کیفری از سال 1358 تا سال 1371، جلد اول، چاپ روزنامه رسمی کشور.
- 4) کاتوزیان، ناصر، (1381)، مقدمه علم حقوق، چاپ 32، چاپ انتشار.
- 5) محمدپور، اسکندر، (1371)، تحلیل قضائی از قوانین جزائی، سلسله مباحث مشورتی قضات دادگاههای کیفری تهران، جلد اول، چاپ اول، انتشارات گنج دانش.
- 6) مذاکرات و آراء هیات عمومی دیوان عالی کشور سال 1376، (1378)، دفتر مطالعات و تحقیقات دیوان عالی کشور، چاپ اول، تهران، چاپ روزنامه رسمی کشور.

## ب - فهرست منابع عربی:

- 1) ابن ابی جمهور الأحسائی، (1403 ه.ق.)، عوالی اللئالی، جلد 2، چاپ اول، انتشارات سیدالشهداء.
- 2) ابن ابی جمهور الأحسائی، (1404 ه.ق.)، عوالی اللئالی، جلد 3، چاپ اول، انتشارات سیدالشهداء.

- (3) ابن عبد البر، (1407 ه.ق.)، الكافي، چاپ 1، دار الكتب العلميه.
- (4) ابن العلامه، (1389)، إيضاح الفوائد، جلد 3، مؤسسۀ إسماعيليان.
- (5) بهوتی، (1418 ه.ق.)، كشاف القناع، جلد 6، دار الكتب العلميه.
- (6) بیهقی، (بی تا)، السنن الكبرى، جلد 8، دار الفكر.
- (7) الحسيني المراغي، (بی تا)، العناوين الفقيهيه، جلد 1.
- (8) حلبی، أبو الصلاح، (بی تا)، الكافي للحلبی، مكتبه الإمام أمير المومنين علی (ع).
- (9) حلبی، ابن إدريس، (1410 ه.ق.)، السرائر، جلد 3، مؤسسۀ النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه.
- (10) حلبی، ابن زهره، (1417 ه.ق.)، غنيه النزوع، مؤسسۀ الإمام الصادق (ع)، مكتبه التوحيد.
- (11) حلبی، ابن فهد، (بی تا)، المهذب البارع، مؤسسۀ النشر الإسلامی
- (12) حلبی، علامه، (1413 ه.ق.)، قواعد الأحكام، جلد 3، مؤسسۀ النشر الإسلامی.
- (13) حلبی، علامه، مختلف الشيعه، جلد 9، مؤسسۀ نشر اسلامی، چ 1، 1415
- (14) حلبی، يحيى بن سعيد، (1386)، نزهة الناظر في الجمع بين الأشباه و النظائر، الآداب.
- (15) خمینی، روح الله، (1409 ه.ق.)، تحرير الوسيلة، جلد 2، دار الكتب العلميه.
- (16) خوانساری، (1405 ه.ق.)، جامع المدارك، جلد 24، چاپ 2، مكتبه صدوق.
- (17) روحانی، سيد محمد صادق، (1414 ه.ق.)، فقه الصادق (ع)، جلد 26، چاپ 3، مؤسسۀ دار الكتاب.
- (18) زبیدی، (1414 ه.ق.)، تاج العروس، جلد 15، دار الفكر.

- 19) سرخسی، (1406 ه.ق.)، المبسوط، جلد 26، دار المعرفه للطباعة و النشر و التوزيع.
- 20) سمرقندی، (1414 ه.ق.)، تحفة الفقهاء، جلد3، چاپ2، دار الکتب العلمیه.
- 21) شریینی، محمد بن أحمد، (1377)، مغنی المحتاج، جلد4، دار إحياء التراث العربی.
- 22) شریینی، محمد بن أحمد، الإقناع فی حل ألفاظ أبی شجاع، جلد2، دار المعرفه للطباعة و النشر و التوزيع.
- 23) شهید ثانی، (1410 ه.ق.)، شرح اللمعة، جلد10، چاپ1، مطبعة الآداب.
- 24) طباطبائی، علی، (1422 ه.ق.)، ریاض المسائل، جلد14، مؤسسه النشر الإسلامی.
- 25) عاملی، حر، (بی تا)، وسائل الشیعة، جلد19، دار إحياء التراث العربی.
- 26) عبد الله بن قدامه، (بی تا)، المغنی، جلد9.
- 27) عبد الرحمن بن قدامه، (بی تا)، الشرح الكبير، جلد2، دار الکتب العربی.
- 28) فیاض، شیخ محمد إسحاق، (بی تا)، منهاج الصالحین، جلد3، چاپ1.
- 29) قمی، علی بن محمد، (بی تا)، جامع الخلاف والوفاق، پاسدار اسلام.
- 30) مروارید، علی أصغر، (1410 ه.ق.)، الینابیع الفقهیة، جلد5، چاپ1، دار التراث.
- 31) مزنی، إسماعیل، (بی تا)، مختصر المزنی، دار المعرفه للطباعة و النشر.
- 32) منهاجی الأسیوطی، (1417 ه.ق.)، جواهر العقود، جلد2، چاپ1، دار الکتب العلمیه.
- 33) نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن بن باقر، (1367)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، جلد43، چاپ7، دار إحياء التراث العربی.
- 34) نووی، محیی الدین، (بی تا)، المجموع، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.